

احمد سدکه از مجموعه صرف



مطبع محمدی بقا ابین طبع

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE8725

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي صرف الأحوال ويخفف الأثقال ويكشف أهل وصلى
أهل الصلوة على رسوله محمد الذي أسس قواعد الدين وأبناه الأئمة
وعلى له أصحابه الذين بذلوا جهدهم في استنباط قوانين الحلال والحرام

پس از حمد و صلوة میگویند: ضعیف گناه کار شمرامید و از مغفرت
پروردگار متعالیم حقیق بن نصیر اصح الله تعالی حاله و رحمه الله

میر کا ہنس و زدم شیخ الاسلام ابو المکارم اسماعیل ^{رحمۃ اللہ علیہ}
 علما نافعاً و فہما کا بلا تصنیف کتب بعون اللہ تعالیٰ و حسن توفیق
 تمام کرو خواستہ کہ کتابی دیگر در علم صرف تعلیم کفہم کیسے چ کتابی

تعلیم و نیافتن پس چند قوانین اصلاح و ابدال و تحفیف تر از او عالم

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

برای تعلیم او درین مختصر جمع کردیم و نام او دستور المبتدیان
 نهادیم و برای غیظ لبان ارساد و رانجان سوا الهام و جواها بیان
 سقوانین مندرج کردیم و بیشتر قواعد متفرقه در ملک ضبط در آوریم و
 ایضاً بیان آن کوشش بلیغ نمودیم مبتدیان را نفع گیرند و از غیظ
 بیان و بجزیه مندر شوند و از حق سبحانه و تعالی خواستیم تا فرزند
 عزیز الوجود و بر که این مختصر را بخواند فهم کامل علم نافع یابد و از آثار
 جلال بیرون آید و در روشنگاری علم افند و انوار فی التوفیق الماتم
 بدان را و ان شاء تعالی علی ما نفعنا و نفعنا کماله جل جلاله اسما و افعالا
 نزدیک الی تصریف بر چهار گونه است صحیح و مهور و معتل و مضاعف
 اما صحیح آن باشد که حرفی از حروف اصلی و حقیقی علت بوده
 و دو حرف صحیح از یک جنس باشد چون ضرب بضم و حبل و جعفر و غیره
 و مهور آن باشد که حرفی از حروف اصلی و می عجزه باشد و آن نیز
 قسمت مهور الفاجون امر و اخذ و مهور العینین نال
 کوهم و هم و رأس و یوس و یوس و مهور اللامین او بنا و کلا و خطا
 و معتل آن باشد که حرفی از حروف اصلی می حرف علت باشد و آن نیز

و در این میان که
از خود و از هر یک
در این میان که
از خود و از هر یک

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

وخذ ورم که در صل اول از خد و ارم بود و بمره ثانی اخذ و در آن وقت
تخفیف خلاف قیاس گفته و استعمال ارم و صل اخذ کردن از جهت
یعنی از جهت آنکه احتیاجی نباشد به تسخیر کل و خد و جهت و در هر جا
از آنکه استعمال کل خد بیشتر است استعمال ارم لیکن در ابتدا کلام است
از مرقا قال لیس فی صل الله علیه و آله و سلم و اصبیا نکاحا
اذا بلغوا سنک و خد بود و اصبیا نکاحا و در صل اول ارم
نصحت از مرقا قال الله تعالی انکاحکم بالصلوة و بمره ثانی
بمره در یک کلمه ایمان را که از میان مسو باشد و م را باید الی حدیث
که در صل ارم بوده است و بمره ثانی و در یک کلمه ایمان و بمره دوم
مفتوح باشد و قبل و غیر مفتوح باشد یا مضموم است که بمره دوم
بدل کنند چون و ارم و اویدیم که در صل اول و ارم و ایدیم بوده است
و همچنین اول که در صل اول بوده است سوال در ارم که در
صل اول ارم بود و بمره دوم ارم اخذ کند و بمره ثانی که قانون
موجود است جواب خد بمره دوم از جهت تخفیف اینجا و جهت
بر خلاف قیاس گفته و استعمال جواب و م ابدال بمره دوم و بمره ثانی

و در صل اول از خد و ارم بود و بمره ثانی اخذ و در آن وقت تخفیف خلاف قیاس گفته و استعمال ارم و صل اخذ کردن از جهت یعنی از جهت آنکه احتیاجی نباشد به تسخیر کل و خد و جهت و در هر جا از آنکه استعمال کل خد بیشتر است استعمال ارم لیکن در ابتدا کلام است از مرقا قال لیس فی صل الله علیه و آله و سلم و اصبیا نکاحا اذا بلغوا سنک و خد بود و اصبیا نکاحا و در صل اول ارم نصحت از مرقا قال الله تعالی انکاحکم بالصلوة و بمره ثانی بمره در یک کلمه ایمان را که از میان مسو باشد و م را باید الی حدیث که در صل ارم بوده است و بمره ثانی و در یک کلمه ایمان و بمره دوم مفتوح باشد و قبل و غیر مفتوح باشد یا مضموم است که بمره دوم بدل کنند چون و ارم و اویدیم که در صل اول و ارم و ایدیم بوده است و همچنین اول که در صل اول بوده است سوال در ارم که در صل اول ارم بود و بمره دوم ارم اخذ کند و بمره ثانی که قانون موجود است جواب خد بمره دوم از جهت تخفیف اینجا و جهت بر خلاف قیاس گفته و استعمال جواب و م ابدال بمره دوم و بمره ثانی

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و یونیب بوده است که بر عین فعل بعد کسره الحذف و الفتح بدل آن و نذا از حرکت
حلق بسبب آنکه فاعلیت باب جمع تنبیح آنست که در عین فعل لام فعل اول است
حرف حلق باشد چون و یونیب عین فعل و یونیب لام فعل حرف حلق و از جهت
مجانست فتح دادند و در باب تنبیح برین سوال میزد حرف حلق و در عین
و نذر لام فعل پس فتح چرا و در جواب نیز باید در معنی یونیب است و در فتح
و نذا از جهت حرف حلق پس میزدیم فتح و نذا را در لفظ و معنی موقوفست باین
سوال یعنی حرف حلق بای عین فعل است چرا فتح نذا و نذر در باب تنبیح
تنبیح برود جواب تاویل میبرد و اصل اخبارت جواب هم بر حکم
قیاسی نیست که در عین فعل حلق و لام فعل تنبیح بر حرف حلق است تا بیشتر
فتح میدادند و در باب تنبیح میزد سوال کتب لغت یطأ از باب
تنبیح تنبیح آورده اند و چنین تنبیح پس در میان کسره حقیقی است و کسره تقدیری
او را در میان حذف کرده اند جواب از آنکه متصل فاعلی از باب تنبیح
تنبیح بیشتر لازم می آید یطأ و تنبیح متعدی آن است پس این میان تنبیح
بالف لفظ رخ و شدند و لفظ نیز مخالف است که در شد حذف او تا لفظ
طی لالت کند بر مخالف معنوی که آن فی تاج المصادر و کما بر مصدر

که از مثال وادی کسر فاکله باشد و مضارع و واو حذف شده
 و جهت که آن اورا از ان مصدر از جهت کثرت استعمال و موافقت فعل
 لغت و عوض آن او تا در آخر کلمه در آورند چون غن و زنه که در اصل و نه
 و وزن و سوال چن و او را حذف کردند عین کلمه اکثر از کاشد جواب
 چون او را حذف کردند عین کلمه اکثر و او حذف او را تا باشد بحر فاکله لازم
 نیاید سوال او اکثر را حذف کردند بعد عین کلمه اکثر میزد تا ابتدا
 بساکن لازم میایدی جواب او را و او را بحرکت حذف کردند و نیزین فعل بر اصل
 لازم میایدی که فعل و اعلال اصل است مصدر و در تعلیل فرع او و در اصل
 تغییر میزند و است آن حذف نفس و است پس که در مصدر و او با حرکت
 حذف و تغییر لازم میاید حذف و و حذف کثرت و احداث حرکت دیگر پس با
 فرع بر اصل باشد آن و نیست پس ضرورت اول حرکت و انقل و نه
 بعین کلمه او را بعد او را حذف کردند تا میایدی فرع بر اصل لازم میاید سوال
 میایدی فرع بر اصل و نیز باقی است که در اصل یک تغییر میزند نشد است آن حذف
 و است و در فرع تغییر حذف و انقل حرکت جواب این بقدر فرع
 بر اصل تغییر میایدی که اگر حرکت نقل میایدی تا باشد بسکون لازم میایدی اگر او

و در اصل کلمه کسر فاکله باشد و مضارع و واو حذف شده
 و جهت که آن اورا از ان مصدر از جهت کثرت استعمال و موافقت فعل
 لغت و عوض آن او تا در آخر کلمه در آورند چون غن و زنه که در اصل و نه
 و وزن و سوال چن و او را حذف کردند عین کلمه اکثر از کاشد جواب
 چون او را حذف کردند عین کلمه اکثر و او حذف او را تا باشد بحر فاکله لازم
 نیاید سوال او اکثر را حذف کردند بعد عین کلمه اکثر میزد تا ابتدا
 بساکن لازم میایدی جواب او را و او را بحرکت حذف کردند و نیزین فعل بر اصل
 لازم میایدی که فعل و اعلال اصل است مصدر و در تعلیل فرع او و در اصل
 تغییر میزند و است آن حذف نفس و است پس که در مصدر و او با حرکت
 حذف و تغییر لازم میاید حذف و و حذف کثرت و احداث حرکت دیگر پس با
 فرع بر اصل باشد آن و نیست پس ضرورت اول حرکت و انقل و نه
 بعین کلمه او را بعد او را حذف کردند تا میایدی فرع بر اصل لازم میاید سوال
 میایدی فرع بر اصل و نیز باقی است که در اصل یک تغییر میزند نشد است آن حذف
 و است و در فرع تغییر حذف و انقل حرکت جواب این بقدر فرع
 بر اصل تغییر میایدی که اگر حرکت نقل میایدی تا باشد بسکون لازم میایدی اگر او

و در اصل کلمه کسر فاکله باشد و مضارع و واو حذف شده
 و جهت که آن اورا از ان مصدر از جهت کثرت استعمال و موافقت فعل
 لغت و عوض آن او تا در آخر کلمه در آورند چون غن و زنه که در اصل و نه
 و وزن و سوال چن و او را حذف کردند عین کلمه اکثر از کاشد جواب
 چون او را حذف کردند عین کلمه اکثر و او حذف او را تا باشد بحر فاکله لازم
 نیاید سوال او اکثر را حذف کردند بعد عین کلمه اکثر میزد تا ابتدا
 بساکن لازم میایدی جواب او را و او را بحرکت حذف کردند و نیزین فعل بر اصل
 لازم میایدی که فعل و اعلال اصل است مصدر و در تعلیل فرع او و در اصل
 تغییر میزند و است آن حذف نفس و است پس که در مصدر و او با حرکت
 حذف و تغییر لازم میاید حذف و و حذف کثرت و احداث حرکت دیگر پس با
 فرع بر اصل باشد آن و نیست پس ضرورت اول حرکت و انقل و نه
 بعین کلمه او را بعد او را حذف کردند تا میایدی فرع بر اصل لازم میاید سوال
 میایدی فرع بر اصل و نیز باقی است که در اصل یک تغییر میزند نشد است آن حذف
 و است و در فرع تغییر حذف و انقل حرکت جواب این بقدر فرع
 بر اصل تغییر میایدی که اگر حرکت نقل میایدی تا باشد بسکون لازم میایدی اگر او

شاه بشیرلیکده غسسم بنود چون اجله ذکر در نیما جهان میا جانو نیست ۱۲ سر لوی انور علی کمال الله ذی شرف

و اما عقاید و نظایر این میقات که در اصل از قاعده و اصول قاعده و منورانی میقات و
سوال عذ که در اصل از عذ و قانون کور میجو دست چرا و او بریا
بدان و میجو اب قانون کور ابدال تقاضا میکند و وقت مضارع
حذف او هر جا که حذف ابدال محارص شود بخلاف راجع و بند ابدال
از آنکه تخفیف و حذف بیشتر از ابدال جواب و هم قانون کور ابدال
تقاضا میکند و وقت مضارع حذف و لیکن وقت مضارع امری است
و تشریف قبل معترض الی سبب احتمال سقوط عبده وصل پس معارضه و وقت
مضارع را و این تعلیل در اجوف ناقص هم می آید چنانچه قبل که در اصل قول
حرکت او ابدال نقل که در بعد از الیه حرکت قبل بعن او ساکن شد قبل و مکسوف
و او را ابدال الی و نقل شد مدغمین که در اصل مدغمین بود حرکت او نقل که در
بعد از الیه حرکت ماقبل بعن او ساکن شد قبل و مکسوف او را ابدال که در اینجا
ساکنین شد میان سه و و یا یک یا حذف کرد مدغمین شد و یک یا یکی که
ساکن باشد قبل او مضموم آن یا او کرد و چون یوقن و موقن در اصل
یقین و یقین بود و است این تعلیل در اجوف هم می آید چنانکه در فعلی استضم
و سکون عین عین کلایه بود و او شود چون مملوئی مملوئی و در اصل

و کسی بعد خلاف فعلی صفت که یار او را سلامت بدارند و ضمیر قبل را
 بشمار بدل کنند تا سلامت نام چون شیشه خنکی و قشقه ضیق که در اصل
 و ضمیری و همچنین فعل بضم فاو سکون عین که جمع فعل است یا اورا سلامت
 و ضمینه ما قبل بشمار بدل کنند تا سلامت نام چون بنشین عین جمع و
 عین که در اصل بنشین و میگرد و میگرد که در باب فتاح جای فاکه
 با تاء مظهر دست که آن او یار را تبادل کنند تا او را تمام کنند و بن
 مشهور است فهم چون تقدیر تقدیر افعال و تقدیر تقدیر افعال
 فیه و تقدیر که در اصل و تقدیر و تقدیر افعال و تقدیر تقدیر افعال
سوال او تقدیر قانون کو ابدال او با تاء خاصا میکند و سکون او
 و کسر قبل ابدال او یا وصل و لائل خال است نه بهال پس استی که اول
 بیابدل میگرد و بعد یار را تا ترک عمل با حد الی لیلین لازم نیاید چنانچه
 میگردی و وصل میگرد و او را بیابدل گرد و بعد یار را با الف ترک عمل
 با حد الی لیلین لازم نیاید **جواب** ل هر دو وصل نجاعل میکند که در
 مساوی باشد اینجا هر دو مساوی نیستند بلکه یکی کمی ضعیف از دیگری
 و او و تا قرب مخرج است این ابدال او با تاء خاصا میکند و کسر قبل ابدال

و کسی بعد خلاف فعلی صفت که یار او را سلامت بدارند و ضمیر قبل را
 بشمار بدل کنند تا سلامت نام چون شیشه خنکی و قشقه ضیق که در اصل
 و ضمیری و همچنین فعل بضم فاو سکون عین که جمع فعل است یا اورا سلامت
 و ضمینه ما قبل بشمار بدل کنند تا سلامت نام چون بنشین عین جمع و
 عین که در اصل بنشین و میگرد و میگرد که در باب فتاح جای فاکه
 با تاء مظهر دست که آن او یار را تبادل کنند تا او را تمام کنند و بن
 مشهور است فهم چون تقدیر تقدیر افعال و تقدیر تقدیر افعال
 فیه و تقدیر که در اصل و تقدیر و تقدیر افعال و تقدیر تقدیر افعال

و کسی بعد خلاف فعلی صفت که یار او را سلامت بدارند و ضمیر قبل را
 بشمار بدل کنند تا سلامت نام چون شیشه خنکی و قشقه ضیق که در اصل
 و ضمیری و همچنین فعل بضم فاو سکون عین که جمع فعل است یا اورا سلامت
 و ضمینه ما قبل بشمار بدل کنند تا سلامت نام چون بنشین عین جمع و
 عین که در اصل بنشین و میگرد و میگرد که در باب فتاح جای فاکه
 با تاء مظهر دست که آن او یار را تبادل کنند تا او را تمام کنند و بن
 مشهور است فهم چون تقدیر تقدیر افعال و تقدیر تقدیر افعال
 فیه و تقدیر که در اصل و تقدیر و تقدیر افعال و تقدیر تقدیر افعال

و کسی بعد خلاف فعلی صفت که یار او را سلامت بدارند و ضمیر قبل را
 بشمار بدل کنند تا سلامت نام چون شیشه خنکی و قشقه ضیق که در اصل
 و ضمیری و همچنین فعل بضم فاو سکون عین که جمع فعل است یا اورا سلامت
 و ضمینه ما قبل بشمار بدل کنند تا سلامت نام چون بنشین عین جمع و
 عین که در اصل بنشین و میگرد و میگرد که در باب فتاح جای فاکه
 با تاء مظهر دست که آن او یار را تبادل کنند تا او را تمام کنند و بن
 مشهور است فهم چون تقدیر تقدیر افعال و تقدیر تقدیر افعال
 فیه و تقدیر که در اصل و تقدیر و تقدیر افعال و تقدیر تقدیر افعال

[illegible]

شرح هـ التباسی بانی الی شود و از فصل عایشان چون بقول میسر زاید
 عقل عین او بی باب ضرب عقل عین بانی از ضرر ناید است جواب سوم
 این التباس نیست بلکه اشتراک است الا اشتراک عین و الا التباس منسوخ زیرا که التباس
 آن باشد که از طرف عقل باشد و این از طرف نعمت و عقل عین و
 تعلیل لام کلام تعلیل عین کلام است تا ولی علی الدین آن کلام لازم نیاید چون
 طوی قوی که در اصل طوی قوی بوده است یا در کلام دیگر چون حی که علایق
 کلام موجب که در عین و علایق جمع شوند و بعضی گفته اند که در عین الف گشت یا
 دلالت کند بر اصل کلمات دیگر و بعضی گفته اند تا حکم باب لفیف مقصود
 مختلف نگردد یعنی آن طوی قوی الف گشت اجتناب اجتماع علایق در
 زیر الف گشت تا حکم باب مختلف نگردد و در طوی یا قوی الف گشت تا حکم
 تعلیل نشود است بلکه محسوس طوی قوی سوال طوی قوی چرا
 عین کلام را تعلیل کردند لام کلام است تا ولی علی الدین بانی جواب
 تعلیل لام کلام است تعلیل عین کلام زیرا که لام کلام محل تعلیل و تفسیر و لهذا
 احوال آن کلام تغییر نموده و از علایق تعلیل نیز آن کلام گرفته شود جواب
 تا در فصل عایشان ضمیمه بر لازم نیاید جواب سوم اگر عین کلام الف

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

الی کلام کلام سلامت تند و آخر کلام می باشد
 کلام عربیانه که جواب هر کلام می باشد کلام
 می باشد طایفه ای از مردمی که با بخت حضرت یاسر
 و حرف کلام بعد از او می باشد که او طولی و بعضی
 اول از کلام و انداز کلام می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 بعد از او می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 ساکن می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 الف ضمیمه کلام دیگر است اگر فعل یا فاعل حکم کلام
 که در دعوا و دعوی حرف می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 و تحقیق که در دعوا و دعوی حرف می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 ساکنین حرف و ندانند بعد از می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 که در دعوا و دعوی حرف می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 ساکنین حرف که در دعوا و دعوی حرف می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 درین الفاظ بعد از کلام جواب و می باشد که در دعوا و دعوی حرف
 که در دعوا و دعوی حرف می باشد که در دعوا و دعوی حرف

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

مرصع کبریا جوف اوئی که کبریا کلمه بود و فعلی و تعلیل شن باشد و هست
 خواه بر وزن ثلث شده خواه خیال او انفصال
 که او را از جهت کسر قبل موفقت فعل بیا بدل کند چون قام قیاما و صام صیاما
 که در اصل قام و صام و و در قال قولاً و صام صوما و او یانشد از آنکه کلمه
 مسوئیت در قام و قوما و جاد و جوا و او یانشد از آنکه فعل و تعلیل شن
 و تصحیح حال کلاما و جود کسر فاعلا و فعل شن است بعضی گفته که تصحیح قول موفقت
 قیاست یر که اگر او را بیا بدل کند التباس بخیل می آید که جمع جمله است
 التباس مانع تعلیل است بعضی گفته اند که وجود الف بعد و او شرط این تعلیل
 و این قول مختار از مختار است پس بگوئیم که او را نشود لیکن قیما که در اصل قام
 بوده است و او خواهد شد از آنکه تعلیل شن است بعد و الف نیست که آنکه گویند بعد
 و او الف لفظا باشد یا تقدیرا و اینجا الف تقدیریت از آنکه در اصل قام بوده است
 بعد قصر کرد و همچنین هر جمع که از اجوف اوئی کبریا کلمه بود و در واحد او تعلیل شده
 باشد و جهت که آن او را از جهت قبل موفقت احد و بیا بدل کند چون جیا
 جمع جید و دیا جمع ر و ریا جمع رجا که در اصل جوا و و و رواج بوده است
 و او را از جهت کسر قبل موفقت احد و بیا بدل کند و مذکر که جید و رواج در اصل جمع
 و در و رواج بود و او را جهت که آنکه او در و حدان سلامت و در و او را جهت که آن

این تمام و در اصل کلام
 تصحیح حال کلاما و جود کسر فاعلا و فعل شن است بعضی گفته که تصحیح قول موفقت
 قیاست یر که اگر او را بیا بدل کند التباس بخیل می آید که جمع جمله است
 التباس مانع تعلیل است بعضی گفته اند که وجود الف بعد و او شرط این تعلیل
 و این قول مختار از مختار است پس بگوئیم که او را نشود لیکن قیما که در اصل قام
 بوده است و او خواهد شد از آنکه تعلیل شن است بعد و الف نیست که آنکه گویند بعد
 و او الف لفظا باشد یا تقدیرا و اینجا الف تقدیریت از آنکه در اصل قام بوده است
 بعد قصر کرد و همچنین هر جمع که از اجوف اوئی کبریا کلمه بود و در واحد او تعلیل شده
 باشد و جهت که آن او را از جهت قبل موفقت احد و بیا بدل کند چون جیا
 جمع جید و دیا جمع ر و ریا جمع رجا که در اصل جوا و و و رواج بوده است
 و او را از جهت کسر قبل موفقت احد و بیا بدل کند و مذکر که جید و رواج در اصل جمع
 و در و رواج بود و او را جهت که آنکه او در و حدان سلامت و در و او را جهت که آن

[illegible]

[illegible]

نیز همین قول اختیار کرده است **سوال** این فتح را چرا در واوی ضمه و دایمی کشیدند
 گردند **جواب** زیرا که واو و یا از جهت تحرک انفتاح قبل حرکت که الکت در
 این الف از جهت اجتماع ساکنین خن است بقیده دلالت نبود بر حذف واو و یا
 از آنکه قبل واو ضمه قبل کشیده بود پس ضمه واوی کشیدند و دایمی آوردند تا دلیل باشد
 بر حذف واو و یا و متشابه بگرد و بنای واوی بای بنای واوی **سوال** او و یا
 در وقت بعثت نخواهد که الف گردد و از آنکه وقوع حرف ساکن بعد از واو و یا مانع از
جواب این بیگونی عارضیست نه لازمی از آنکه لاجرم ضمیر پدید آمده است **سوال**
 بعد آوردن ضمه واوی کشیدند و دایمی آوردند و یا از جهت تحرک انفتاح قبل حرکت
 که الکت در و آن الف از جهت اجتماع ساکنین خن است بقیده و دلیل نبود بر حذف واو
 و یا پس آوردن ضمه کشیدند و ضمه **جواب** لازم و او و یا خواهند که کشیدند
 زیرا که شرط این تعلیل آنست که واو و یا تحرک باشند بجز حرکت لازمی این ضمه و
 اگر عارضیست و غیر این آنست که حرکت لازمی تعلیل است حرکت عارضی
 تعلیل نیست و ابدال از جهت ثقل است از جهت خفت **سوال** چنان این ضمه کشیدند
 عارضی تعلیل نیست پس تعلیل سوئی قبل ای چه باشد **جواب** شرط تعلیل تحقق حرکت
 یا مطلق است خواه لازمی باشد خواه عارضی بخلاف ابدال که شرط تحقق حرکت

[illegible][illegible]

بَعَثْتُ بُوَ كَسْرٍ تَا حَاجَتُ بُلْ كَرُون فَتَحْ بَصْرُهُ كَسْرًا نَبْذَ حَوَابِ الْاَبَا
فَعَلْ لَفْعُلْ يَضُمُّ الْعَيْنَ فِي الْمَاضِي الْمَضَارِعِ مَعْدِي نَائِي هَتْ وَقُلْتُ مَعْدِي
وَبَابُ فَعْلٍ لَفْعُلْ كَسْرٍ الْعَيْنَ فِي الْمَاضِي الْمَضَارِعِ وَاجُوفٌ مَدَّةٌ هَتْ بَعَثْتُ
اَجُوفٌ تَضْمِنُ صَرْفِيَانِ فَتَحْ رَاوِى ضَمُّهُ دِرْيَالِي كَسْرٌ بَدَلُ مَكْنِيٍّ وَهِيَ
لَهُ وَاوِىَارَادُ شَلْ قُلْتُ بَعَثْتُ كَسْرٌ وَهَلْ قُلْتُ بَعَثْتُ وَاجْهَتْ تَحْرُكُ
اَنْفَاحٍ قَبْلُ الْفَتْحِ اَلْكَرْدُ اَنْ اَلْ اَجْهَتْ اَلْقَاى سَاكِنِيْنَ فَتَحْ وَهَلْ
فَاَكَلَهُ اَوِىَارَادُى ضَمُّهُ اَوِىَارَادُى كَسْرٌ وَاَوِىَارَادُى لَالَتْ كَسْرٌ رَجَدَ
وَلَهُ لَالَتْ رَجَدَ يَاوِىَارَادُى سَبِيحِيَّةً اَنْ حَاجِبٌ يَمِينُ قَوْلِ اَخِيَا
لَرَدَهُ وَهَلْ اَوِىَارَادُى كَسْرٌ فَعْلٌ مَضَارِعُ مَاضِي اَنْ حَاجِبٌ يَمِينُ كَلِمَةٌ مَضْمُونٌ يَكْسُوْبَا
وَقَبْلُ اَوِىَارَادُى كَسْرٌ وَهَلْ كَسْرٌ اَنْ اَنْفَلَكْنَدَ وَهَلْ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ
مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ
تَقِيْلُ نَيْتُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ
مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ
اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ
يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ

بَعَثْتُ بُوَ كَسْرٍ تَا حَاجَتُ بُلْ كَرُون فَتَحْ بَصْرُهُ كَسْرًا نَبْذَ حَوَابِ الْاَبَا
فَعَلْ لَفْعُلْ يَضُمُّ الْعَيْنَ فِي الْمَاضِي الْمَضَارِعِ مَعْدِي نَائِي هَتْ وَقُلْتُ مَعْدِي
وَبَابُ فَعْلٍ لَفْعُلْ كَسْرٍ الْعَيْنَ فِي الْمَاضِي الْمَضَارِعِ وَاجُوفٌ مَدَّةٌ هَتْ بَعَثْتُ
اَجُوفٌ تَضْمِنُ صَرْفِيَانِ فَتَحْ رَاوِى ضَمُّهُ دِرْيَالِي كَسْرٌ بَدَلُ مَكْنِيٍّ وَهِيَ
لَهُ وَاَوِىَارَادُ شَلْ قُلْتُ بَعَثْتُ كَسْرٌ وَهَلْ قُلْتُ بَعَثْتُ وَاجْهَتْ تَحْرُكُ
اَنْفَاحٍ قَبْلُ الْفَتْحِ اَلْكَرْدُ اَنْ اَلْ اَجْهَتْ اَلْقَاى سَاكِنِيْنَ فَتَحْ وَهَلْ
فَاَكَلَهُ اَوِىَارَادُى ضَمُّهُ اَوِىَارَادُى كَسْرٌ وَاَوِىَارَادُى لَالَتْ كَسْرٌ رَجَدَ
وَلَهُ لَالَتْ رَجَدَ يَاوِىَارَادُى سَبِيحِيَّةً اَنْ حَاجِبٌ يَمِينُ قَوْلِ اَخِيَا
لَرَدَهُ وَهَلْ اَوِىَارَادُى كَسْرٌ فَعْلٌ مَضَارِعُ مَاضِي اَنْ حَاجِبٌ يَمِينُ كَلِمَةٌ مَضْمُونٌ يَكْسُوْبَا
وَقَبْلُ اَوِىَارَادُى كَسْرٌ وَهَلْ كَسْرٌ اَنْ اَنْفَلَكْنَدَ وَهَلْ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ
مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ
تَقِيْلُ نَيْتُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ يَمِينُ
مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ مَاضِي اَنْفَلَكْنَدَ
اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ اَنْفَلَكْنَدَ
يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ يَخَافُ

[illegible]

اَعُوْثٌ وَاَسْعُوْثٌ وَنُفُوْثٌ وَتُسْفُوْثٌ بُوْدُوْحِيْنَ قَانُوْنِ كَوْرَلِكِ ذَمَكَهْ اَوَا

نقل کرده قبایل او دزد و امیر ساکنان بهت که فرمان داشت فضل چهارم در میان

قوانين اطلاق ناقص على انكسر سواد و اماك و طرف اقله و طرف اقله

اتصال حرکه لازم باشد چون تا عارضی مثل وی الف باشد نموده کرد و چون

أسرار وادب و عناية و شارة که در این دو روای عداوة و سقایة بود و

علاوة وعداوة وسفاهة وشقاوة كما لا ريب بخلاف ما في أبي كبر الفاضل

سوال اہل گنہگار کہ حضرت رواد و ابجد کون قتل فرمائی ہیں یا سنی کہ اوور کس

یادیر دایر سلاطین و اعلیٰ شد می تمجید و قیل و یاع خواب ضمیمه کرده بود

یا قوی ثقیل نیست که ساکن بر قیل و او یا الف نامه نباشد اینجا ساکن بر قیل است لکن الف

را نه است از انکه انفا نه در علم عدست ریختنی و او را بعد حرف می کشید

بهر او که در طرف افتد یا در حکم طرف بسبب اتصال خیر که لازم نباشد چون الف ضمیر است

تائیت قبل و کسور باشند ادا و یا کر و چون عی و رضی و قوی و عی و ضیا و قوی

وَبِغَيْرِائٍ يُخْفِيَانِ دَاعِيَةً وَرَاضِيَةً كَمَا رَوَى عَنْهُمَا وَدَعَاؤُهُمَا وَنُصُوخُهُمَا

و نیز دان ^{در} ضوآن و اعوۀ و راضوۀ بود و دروغا که در اصل ^{در} عو و ابو و چون
بقانون ^{در} کور عمل کند و عو باشد ضمیر یا دشوار باشند نقل کرده قبل از ^{در} دوسا
بهم آید میاید و م او یا فا و عو باشد این اصل اعتبار و ضمت آبا با اعتبار آنکه
بنا بر جمع بعدیل و احد است در اصل ^{در} عو و ابو ضمیر یا قبل است نقل کرده قبل از
بعد از ال حرکت قبل اتقای ساکنین در میان یاء و او یا فا و عو باشد و در
که در اصل ^{در} عو و ابو است چون بقانون ^{در} کور عمل کند و عو باشد در حالت فعلی حرکت
نحو جانی ذی ذاع و مرزب ذاع ضمه که را دشوار باشند ساکن کند و در دوسا
بهم آید میاید و نمون یا فا و ذاع شد سوال از جهت اجتماع ساکنین چون
یفا و جواب ^{در} راجه نمون ^{در} حجت یا حرف علت و حذف
علت و است ^{در} حذف حرف ^{در} حجت در عوض و عو و او یا گشت یا آنکه قبل از
مستوی است ^{در} آنکه در طرف و خطی است ^{در} اعلان قیسه که در اصل قنوه بود یا آنکه
ما قبل او کم است ^{در} شاد است و بعضی گویند که حرف ساکن اعتبار است
علم او حکم معدوم است یا قبل او در حکم معدوم است سوال از حرفی ساکن در حکم
معدوم میاید یا بیستی که در قائل ^{در} تابع او یا را بالف بل میگذرند زیرا چه او یا
متحرک است و قبل ^{در} ثبات حکم متحرک است جواب ^{در} او یا را بالف بل میگذرند

و نیز دان ^{در} ضوآن و اعوۀ و راضوۀ بود و دروغا که در اصل ^{در} عو و ابو و چون
بقانون ^{در} کور عمل کند و عو باشد ضمیر یا دشوار باشند نقل کرده قبل از ^{در} دوسا
بهم آید میاید و م او یا فا و عو باشد این اصل اعتبار و ضمت آبا با اعتبار آنکه
بنا بر جمع بعدیل و احد است در اصل ^{در} عو و ابو ضمیر یا قبل است نقل کرده قبل از
بعد از ال حرکت قبل اتقای ساکنین در میان یاء و او یا فا و عو باشد و در
که در اصل ^{در} عو و ابو است چون بقانون ^{در} کور عمل کند و عو باشد در حالت فعلی حرکت
نحو جانی ذی ذاع و مرزب ذاع ضمه که را دشوار باشند ساکن کند و در دوسا
بهم آید میاید و نمون یا فا و ذاع شد سوال از جهت اجتماع ساکنین چون
یفا و جواب ^{در} راجه نمون ^{در} حجت یا حرف علت و حذف
علت و است ^{در} حذف حرف ^{در} حجت در عوض و عو و او یا گشت یا آنکه قبل از
مستوی است ^{در} آنکه در طرف و خطی است ^{در} اعلان قیسه که در اصل قنوه بود یا آنکه
ما قبل او کم است ^{در} شاد است و بعضی گویند که حرف ساکن اعتبار است
علم او حکم معدوم است یا قبل او در حکم معدوم است سوال از حرفی ساکن در حکم
معدوم میاید یا بیستی که در قائل ^{در} تابع او یا را بالف بل میگذرند زیرا چه او یا
متحرک است و قبل ^{در} ثبات حکم متحرک است جواب ^{در} او یا را بالف بل میگذرند

میگردند یک الف از جهت اجتماع ساکنین بقیادوی التماس ملاتی مرده از ملا
 مجرودائی و دیگر بر او و یا که در لام کلمه مضموم یا کسور باشد قبل و دیگر کسور یا
 بود آن او و یا را ساکن بگفتند بغیر نقل حرکت چنان نحو ویر می که در اصل مذعون ویر می
 بوده است یا نقل حرکت چنان عین و تین که در اصل مذعون و تین و بعد
 نقل حرکت با در ترین از جهت اجتماع ساکنین بقیاد و او و در مذعون از جهت
 کسره قبل از گشت آن یا از جهت اجتماع ساکنین بقیاد و در مذعون جمع
 مذکر غائب مذعون جمع مذکر حاضر که در اصل مذعون و مذعون و چون بقایا
 مذکور عمل کنند و ساکن بهم آمدند یکی اهدف کردند مذعون و مذعون شد باین
 جمع موش غائب مذعون جمع موش حاضر بر اصل و دست دیگر هر حرف علت لام
 کلمه باشد در حالت ضم وقف ساکت شود از جهت علامت سکون چنان لم غش و
 لم یغ و لم یرم و غش و افع و ایزم و تخمین اگر در عین کلمه باشد در حالت ضم و
 یغ از جهت اجتماع ساکنین چنان لم یقل و لم یغ و لم یخف و قل و یغ و خف و دیگر
 بر او و یک در کلمه ثالث جا باشد ساکن یا متحرک ط یا در حکم طرف فعل یا
 اسم چنان ابع که و یا نهاده از رایج قبل و مفتوح بود یا گرد و چون علت
 استعجلت و غایت و حثیت و تعارضیت که در اصل علوت است علوت

حرکت است و یا از جهت اجتماع ساکنین بقیادوی التماس ملاتی مرده از ملا
 مجرودائی و دیگر بر او و یا که در لام کلمه مضموم یا کسور باشد قبل و دیگر کسور یا
 بود آن او و یا را ساکن بگفتند بغیر نقل حرکت چنان نحو ویر می که در اصل مذعون ویر می
 بوده است یا نقل حرکت چنان عین و تین که در اصل مذعون و تین و بعد
 نقل حرکت با در ترین از جهت اجتماع ساکنین بقیاد و او و در مذعون از جهت
 کسره قبل از گشت آن یا از جهت اجتماع ساکنین بقیاد و در مذعون جمع
 مذکر غائب مذعون جمع مذکر حاضر که در اصل مذعون و مذعون و چون بقایا
 مذکور عمل کنند و ساکن بهم آمدند یکی اهدف کردند مذعون و مذعون شد باین
 جمع موش غائب مذعون جمع موش حاضر بر اصل و دست دیگر هر حرف علت لام
 کلمه باشد در حالت ضم وقف ساکت شود از جهت علامت سکون چنان لم غش و
 لم یغ و لم یرم و غش و افع و ایزم و تخمین اگر در عین کلمه باشد در حالت ضم و
 یغ از جهت اجتماع ساکنین چنان لم یقل و لم یغ و لم یخف و قل و یغ و خف و دیگر
 بر او و یک در کلمه ثالث جا باشد ساکن یا متحرک ط یا در حکم طرف فعل یا
 اسم چنان ابع که و یا نهاده از رایج قبل و مفتوح بود یا گرد و چون علت
 استعجلت و غایت و حثیت و تعارضیت که در اصل علوت است علوت

نظر بانچه نهادن را در
 مسموم نماند
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا

عازوت و تزوت و تغاوت و ده است چنین است عیان مصطفیان
 که در اصل مخلوق است عوان مصطفیان و همچنین عیان یغیان و یغیان
 که در اصل یغیان و یغیان و یغیان بوده است بقانون مذکور و او باشد
 و همچنین یغیان که در اصل یغیان بوده است بقانون او باشد یغیان از
 تحرک انفتاح قبل الف گشت و ساکن فاهم بذال فاهم یغیان شود
 همچنین یغیان که در اصل یغیان بود و بدین قانون عمل کند و او باشد
 و یا از جهت تحرک انفتاح قبل الف گشت یغیان یغیان شد سوال در یغیان
 و یغیان و تحرک قبل انفتاح بود و او باشد و او را چنانکه بالف بل که در جواب
 ایجاد و دلیل است که مقتضی ابدال او بالف و مقتضی ابدال او بف و صدور
 دلایل عمل است ابدال او بف و او را باید که مذکور بالف تارک عمل باشد
 لازم نیاید سوال بستی که در انفتاح و اتصال در اصل و نقد و انقضای
 او او را باید که در یغیان یا امانا تارک عمل باشد الدلیلان نعم نیاید می خواهد
 این بریل تنقضا در این مثال مذکور شده است در عاوت و یغیان
 را باید ابدال کند اگر چه او در کلالت در ابع گشته است از آنکه قبل او فتوح
 اما در سکاکیه که در اصل سکاوت بود و او را بدین قانون باید که در اندا که قبل او

نظر بانچه نهادن را در
 مسموم نماند
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا

نظر بانچه نهادن را در
 مسموم نماند
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا
 بگویم نام خال ایضا

و او متوجع نیست از جهت موافقت صا و ناقص یائی که برین زن ایذا را که
 این زن در صا و ناقص یائی غالب است چنانکه در لایه پنجم و چهارم
 و در لایه و رجا پیش از آنچه و او ایذا آن را و رجا بدل کند تا در صوت مخالفت
 نباشد چنانکه بعضی گفته اند و گفته اند که در اصل کوکبه بود و او را سیا بدل کند
 از جهت موافقت صا در اجوف یائی از آنکه این زن در صا و اجوف
 یائی غالب است چنانکه فیثوئه و بیثوئه و صیروره و عیثوئه پیش از آنچه بود و
 آنرا بدل کند بیا تا در صورت مخالفت نباشد و دیگر هر جا که او دو هیچ
 شوند یا اجتماع لازم و اول ایشان ساکن باشد آن را و رجا کند و یاد را
 او غام کند و اگر قابل ایشان مضموم باشد ضمیر را بکسر بدل کند چون سید
 و علی و مرثی و محمدی که در اصل بود و علی و مرثی و محمدی بود و اگر که علی
 ز کور موجب التباس باشد چون ایوم که او غام او موجب التباس است بایم
 و ایوم روز روشن را گویند و ایوم مرد بی زن زن بی شوهر را گویند و
 علی که در اصل طوی بوده است او غام و نیز از التباس این نیست از آنکه طی شرک
 است میان اسم قبله و بعد پس بایستی که او غام نگیرد و جواب طعی
 او غام اسم قبله شده است و منقول از دست نقل الکاتبین من علی الخ

و او متوجع نیست از جهت توقف صاد ناقص یالی که برین زن یا از آنکه
 این زن در صاد ناقص یالی غالب است چنانکه ولایت و حاکمیت و پادشاهی
 و درایت و رعایت پس آنچه او ای آید آن را و یا بدل کند تا در صورت مخالفت
 نباشد چنانکه بعضی گفته اند و گویونته که در اصل کوئونه بود و او را یا بدل کند
 از جهت توقف صاد واجف یالی از آنکه این زن در صاد واجف
 یالی غالب است چنانکه قبلاً و پیشتر و در صورت و عجب و به پیش آنچه بود و
 آنرا بدل کند یا تا در صورت مخالفت نباشد و دیگر هر جا که او دو جن
 شوند یا اجتماع لازم و اول ایشان ساکن باشد آن را و یا بدل کند یا در
 او غام کند و اگر قابل ایشان بخوم باشد ضمیه را بکسره بدل کند چون
 در اصل و در مری و جمعی که در اصل بود و در مری و جمعی بود و اگر که
 در کوئونه و بجا باشد چون او غام و موجب التباس است باقیم
 و او غام روز روشن گویند و او غام مردی زن بی شوهر را گویند سوال
 علی که در اصل طوطی بود و است غام و نیز از التباس این نیست از آنکه طوطی شرک
 است میان اسم قبلیه و حدیثی بایستی که او غام نیکو زند جواب علی بعد
 او غام اسم قبلیه شد و منقول از حدیث و نقل از کتب معتبره و نقل از کتب معتبره

کلمه و حرف دوم در بخا در لام کلمه است و در لام کلمه اجتماع لازم و غیر لازم
میباشد از آنکه لام کلمه محل تعلیل و تغییر است پس نفس اجتماع در وی خوب
اعلال باشد بخلاف همین کلمه هیچ حیوة و حیون با وجود علت اعلال
شادست و بعضی گفته اند که تصحیح حیوة مؤلفین قیاس است بر آنکه او غام
موجب القیاس است بر جبهه که معنی او ماست اما التمیمة که در اصل تسمیه بود
قیاس مقتضی آن بود که اعلال علی سیکر و ند و لیکن در او بقانون مذکور
کردند تسمی شد بنده یک یا را حذف کردند و تا و را آخر عرض دادند تسمیه
قانون هر مصدر که ناقص از باب تفعل بود و در دو یا جمع بودند
را حذف کنند و تا و را آخر عرض دهند چون تسمیه و تقویه و تنقیه که در اصل
تسمی و تقوی و تنقی بوده است و ترک تعویض اینجا با اتفاق روایت اگر چه
اضافت کنند بخلاف مصدر اجوف باب افعال استقبال چون انجا
و استعانت و گیر هر جا که او و یا در اسم فاعل در لام کلمه افتد و قبل
مکسور باشد در حالت رفعی و جری و اجبت که یا را ساکن کنند و بعد ساکن
اگر مؤن باشد یا را از جهت اجتماع ساکنین حذف کنند چون قاضی و ام
که در اصل قاضی و رایی بود و اگر او باشد از جهت سکه قبل از کردن

کذا قال
سید کریم
نیکو
شیرازی
حسن ارون
تفصیل
پیش از آن
بودن تفصیل

بود و بعضی کلمات عین آمده است این نیز درونی است
 و قیاسی سماعی چون ظَلْتُ وُسْتُ وُفْتُ فادِر اصل ظَلْتُ وُسْتُ وُفْتُ
 عین بود و بعضی حرکت عین بقامی دهند بعده حذف میکنند ایشان
 وُسْتُ بکافر میگویند حذف ظَلْتُ فصیح است لکن الاستعمال کقوله تعالی تم
 ظلمون بخلاف سُت قیاسی و مضارع بابتغی و تفاعل چون در تادیر
 کلمه جمع شوند چون تَزَلُّ و تَبَاعُدُ که اصل تَزَلُّ و تَبَاعُدُ بود حذف تا اینجا
 است و بطور بعضی میگویند تا اول را حذف کنند و بعضی گویند تا آخر را حذف
 کند و دیگر دو حرف متقارب مخرج حکم دو حرف متجانس دارند و او غام
 چون بخوابند که میان متقاربین او غام کنند حرف اول ابدل کنند از
 جنس دوم سازند بعده او غام کنند چون عَدْتُ لَبْتُ و او غام تون
 و تون ساکن در کمی از حروف تَمُوتُ تَمُوتُ هم ازین قبیل است چون تَمُوتُ
 و مَن تَشِدُّ و مَن تَارِ و مَن تَلِ و مَن تَال و مَن تَوَر و او غام تون و تون
 ساکن در حروف تَمُوتُ و تَمُوتُ و گویند است او غام با غنة و آن در حرف تَمُوتُ
 و او غام بغیر غنة و آن در دو حرف باقیست یعنی را و لام فادِر و او غام
 متجانسین یک کلمه حرف مدغم را در کتابت برابر کنند چون دور او غام

و بعضی کلمات عین آمده است این نیز درونی است
 و قیاسی سماعی چون ظَلْتُ وُسْتُ وُفْتُ فادِر اصل ظَلْتُ وُسْتُ وُفْتُ
 عین بود و بعضی حرکت عین بقامی دهند بعده حذف میکنند ایشان
 وُسْتُ بکافر میگویند حذف ظَلْتُ فصیح است لکن الاستعمال کقوله تعالی تم
 ظلمون بخلاف سُت قیاسی و مضارع بابتغی و تفاعل چون در تادیر
 کلمه جمع شوند چون تَزَلُّ و تَبَاعُدُ که اصل تَزَلُّ و تَبَاعُدُ بود حذف تا اینجا
 است و بطور بعضی میگویند تا اول را حذف کنند و بعضی گویند تا آخر را حذف
 کند و دیگر دو حرف متقارب مخرج حکم دو حرف متجانس دارند و او غام
 چون بخوابند که میان متقاربین او غام کنند حرف اول ابدل کنند از
 جنس دوم سازند بعده او غام کنند چون عَدْتُ لَبْتُ و او غام تون
 و تون ساکن در کمی از حروف تَمُوتُ تَمُوتُ هم ازین قبیل است چون تَمُوتُ
 و مَن تَشِدُّ و مَن تَارِ و مَن تَلِ و مَن تَال و مَن تَوَر و او غام تون و تون
 ساکن در حروف تَمُوتُ و تَمُوتُ و گویند است او غام با غنة و آن در حرف تَمُوتُ
 و او غام بغیر غنة و آن در دو حرف باقیست یعنی را و لام فادِر و او غام
 متجانسین یک کلمه حرف مدغم را در کتابت برابر کنند چون دور او غام

و دیگر هر جا که دو ساکن جمع شوند اگر ساکن اول حرف و لیس باشد ساکن
 دوم مدغم باشد و در یک کلمه حذف کنند چون آینه و نحو غنچه و بود و این چنین
 ساکنین در کلام عرب بجز است باعتبار امکان تکلم و حصول تخفیف این اجتماع
 ساکنین علی حد میگویند همچنین در حالت وقف اجتماع ساکنین نیز جائز است
 چون زید و عمر و اگر ساکن دوم مدغم نباشد حذف کرده شود چون بچه
 و قوی الحق و غیره در حرکت داده شود چون خوانند و خشی اند اگر هر دو حرف
 باشد در دو کلمه اول حرکت بند چون قل و خوانند و ب و ب در یک
 دوم را حرکت بند سوال او در اضرب یا در اضربن چرا حذف دند با آنکه
 اجتماع ساکنین علی صده است جواب شرط اجتماع ساکنین علی صده است
 که هر دو ساکن یک کلمه باشد و حرف مدغم در اضربن اضربن کلمه یک سو
 پس بایستی که الف اضربان اضربان نیز حذف میکردند زیرا که شرط اجتماع
 ساکنین علی صده نیست از جهت آنکه حرف مدغم در کلمه یک سو است پس الف
 چرا سلاست استند جواب اگر الف در اضربان سنجف میکردند الف بایستی
 بمضروامی اگر در اضربان الف حذف میکردند لکن جمع شدی پس اجتماع کنند
 اینجا المضروم است مخصوصت بخلاف حذف او در اضربن حذف یا در اضربن

و در هر کلمه که دو ساکن جمع شوند اگر ساکن اول حرف و لیس باشد ساکن دوم مدغم باشد و در یک کلمه حذف کنند چون آینه و نحو غنچه و بود و این چنین ساکنین در کلام عرب بجز است باعتبار امکان تکلم و حصول تخفیف این اجتماع ساکنین علی حد میگویند همچنین در حالت وقف اجتماع ساکنین نیز جائز است چون زید و عمر و اگر ساکن دوم مدغم نباشد حذف کرده شود چون بچه و قوی الحق و غیره در حرکت داده شود چون خوانند و خشی اند اگر هر دو حرف باشد در دو کلمه اول حرکت بند چون قل و خوانند و ب و ب در یک دوم را حرکت بند سوال او در اضرب یا در اضربن چرا حذف دند با آنکه اجتماع ساکنین علی صده است جواب شرط اجتماع ساکنین علی صده است که هر دو ساکن یک کلمه باشد و حرف مدغم در اضربن اضربن کلمه یک سو پس بایستی که الف اضربان اضربان نیز حذف میکردند زیرا که شرط اجتماع ساکنین علی صده نیست از جهت آنکه حرف مدغم در کلمه یک سو است پس الف چرا سلاست استند جواب اگر الف در اضربان سنجف میکردند الف بایستی بمضروامی اگر در اضربان الف حذف میکردند لکن جمع شدی پس اجتماع کنند اینجا المضروم است مخصوصت بخلاف حذف او در اضربن حذف یا در اضربن

و در هر کلمه که دو ساکن جمع شوند اگر ساکن اول حرف و لیس باشد ساکن دوم مدغم باشد و در یک کلمه حذف کنند چون آینه و نحو غنچه و بود و این چنین ساکنین در کلام عرب بجز است باعتبار امکان تکلم و حصول تخفیف این اجتماع ساکنین علی حد میگویند همچنین در حالت وقف اجتماع ساکنین نیز جائز است چون زید و عمر و اگر ساکن دوم مدغم نباشد حذف کرده شود چون بچه و قوی الحق و غیره در حرکت داده شود چون خوانند و خشی اند اگر هر دو حرف باشد در دو کلمه اول حرکت بند چون قل و خوانند و ب و ب در یک دوم را حرکت بند سوال او در اضرب یا در اضربن چرا حذف دند با آنکه اجتماع ساکنین علی صده است جواب شرط اجتماع ساکنین علی صده است که هر دو ساکن یک کلمه باشد و حرف مدغم در اضربن اضربن کلمه یک سو پس بایستی که الف اضربان اضربان نیز حذف میکردند زیرا که شرط اجتماع ساکنین علی صده نیست از جهت آنکه حرف مدغم در کلمه یک سو است پس الف چرا سلاست استند جواب اگر الف در اضربان سنجف میکردند الف بایستی بمضروامی اگر در اضربان الف حذف میکردند لکن جمع شدی پس اجتماع کنند اینجا المضروم است مخصوصت بخلاف حذف او در اضربن حذف یا در اضربن

و زائد بود و در جمع بعد الف فاعل فتنه نمره گرد و چون صحیفه و صحائف صحیفه
 و عجایز و رساله و رسائل و در معانی و مقادیر مبره گشت از آنکه یا در غنیه
 و در مقام زائد نیست بلکه اصلیت آید الی این نمره و در صائب با وجود آنکه یا
 در مصنیبه اصلی است شایسته و دیگر بر جا که الف فاعل در جمع میان و
 یا میان دو یا افتد و بعد آن الف و حرف باشد و او یا را به نمره بدل کنند
 چون اوّل اوائل و خیر و خیار که در اصل او اوّل و خیار بود بد آنکه
 قوانین هر جنس از اجناس مذکوره بسیار

ست اما درین کتاب مختصر

زیاده نتوان نوشت

که عبارت کتاب

در آن گرد

احمد سید الهادی نسخه دستور الکتب و درین مطبع محمدی تایید مهر است که بطبع شد

قطعه تایید

که مدام است فیض و سموع

با و دستور بسندی مطبوع

چون محمد حسین پاک نهدا

طبع کرد این کتاب و نظر کفایت

3450
40

1932

This book is due on the date last stamped. A fine of 1 anna will be charged for each day the book is kept over time.

1410

ص ٢٣٥
٩٠

ف ٢٩٢٣٤٥
٨٤٢٥

دستور المبتدي

ص ٢٣٥
٩٠

ف ٢٩٢٣٤٥

٨٤٢٥

NO.

دستور المبتدي